

امنیت انسانی؛ رهایی از ترس و نداری و صلح پایدار در افغانستان

داکتر قاسم علی صداقت*

چکیده

صلح پایدار متغیر وابسته و امنیت انسانی (با برداشت خاص) متغیر مستقل نوشتار حاضر است که پیرامون آن‌ها پرسش‌های معین در این نوشتار طرح و پاسخ داده شده است. در پاسخ به پرسش‌ها از نظر روش پژوهش برای اثبات مطالب از قیاس و استقرا استفاده شده است. نویسندگان بدین باور است که از عوامل مهم عدم تأمین صلح پایدار در افغانستان، عدم توجه درست و مناسب به پدیده امنیت انسانی است که هم‌پوشانی با حقوق بشر دارد. از سوی دیگر، عدم رهایی مردم افغانستان از ترس و نداری که تفصیل مفهوم امنیت انسانی است، در فرض این نوشتار، ریشه در سه امر اساسی دارد که در این نوشتار برجسته و به تفصیل به آن‌ها پرداخته شده است: (۱) نظامی و امنیتی‌سازی صلح و کمک‌های بشردوستانه؛ (۲) تبعیض مداوم به‌ویژه نسبت به گروه‌هایی به حاشیه‌رانده شده؛ (۳) عدم باور به کرامت انسانی. نویسندگان سه عامل یادشده را تحلیل و ارزیابی کرده که در ناکامی جامعه جهانی و حکومت افغانستان در تأمین امنیت انسانی مؤثر بوده است تا در نهایت رابطه امنیت انسانی و صلح پایدار مشخص شود.

واژگان کلیدی: امنیت انسانی، صلح پایدار، نظامی‌سازی، امنیت سنتی، حقوق بشر،

تبعیض مداوم، کرامت انسانی و افغانستان.

* دکترای حقوق عمومی، پژوهشگر و استاد دانشگاه.

۱. درآمد

صلح پایدار همواره یکی از دغدغه‌ها و دل‌نگرانی‌های جوامع بشری بوده است/ می‌باشد که برای مردم افغانستان و برخی جوامع دیگر از یک نگرانی خارج و به یک آرمان تبدیل شده است. چهل سال است که این آرمان و آرزو برای مردم افغانستان محقق نشده است و به نظر می‌رسد به این زودی شاهد آن نخواهیم بود. در حالی که حق بر صلح در اسناد بین‌المللی حقوق بشری یک حق مسلم و جزء نسل سوم حقوق بشر است و اکثریت مردمان جهان به صورت نسبی از آن برخوردارند و یک آرمان و دست‌نیافتنی نیست. اما پرسشی که ذهن همه را به خود مشغول کرده، این است که چگونه و چه زمان این آرمان برای مردم افغانستان دست‌یافتنی است؟ چالش‌های عدم تحقق صلح پایدار چیست؟ و چه راه‌کار یا راه‌کارهایی برای دست‌یافتن برای صلح پایدار در افغانستان وجود دارد؟ نوشتار حاضر در صدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های یادشده است و به همین خاطر قلمی شده است.

به نظر می‌رسد که برای پاسخ به پرسش‌های یادشده نیاز به نگاه عمیق به مشکلات چهل سال اخیر افغانستان و قبل از آن داریم؛ چرا که تا ریشه‌های تنش، تعارض و درگیری به خوبی شناسایی نشوند، نمی‌توان راهی برای برون‌رفت از جنگ و درگیری و مشکلات اجتماعی به نحو مطلوب و مؤثر ارائه کرد. راه‌کارهای کوتاه‌مدت و سطحی نتوانسته‌اند درد ناامنی، خونریزی، تعارض و تنش را در افغانستان حتی کاهش بدهند. نویسنده باور دارد تا مادامی که امنیت ملی، به ویژه امنیت انسانی، در افغانستان فراهم نشود، صلح در افغانستان آمدنی نیست. در واقع، تضمین حق بر امنیت انسانی به مفهوم رهایی از ترس و ناداری اگر نگوییم تنها راه‌کار تأمین امنیت انسانی در افغانستان است، به طور قطع می‌توان آن را یکی از راه‌کارهای بسیار مؤثر بر تأمین صلح پایدار در افغانستان دانست. اقداماتی که تاکنون در این زمینه انجام شده‌اند یا در راستای امنیت انسانی نبوده‌اند و یا این اقدامات ناکافی بوده‌اند. نویسنده بدین باور است تا زمانی که حق بر امنیت انسانی به مفهوم رهایی از ترس و نیاز به صورت نسبی برای مردم افغانستان محقق نشود، صلح پایدار آمدنی نیست؛ از این رو، باید چالش‌هایی که مانع تحقق امنیت انسانی می‌شوند، مورد توجه قرار گیرند و نیز راه‌کارهای مشخص برای برون‌رفت از آن‌ها تعریف شود.

از طرح مسئله مشخص شد که در این نوشتار، متغیر مستقل خود را «امنیت انسانی» و متغیر وابسته را «صلح پایدار» می‌دانیم؛ بدان معنا که نویسنده به این نکته ملتفت است که صلح پایدار و امنیت انسانی به مفهوم رهایی از ترس و ناداری تأثیر متقابل دارند؛ اما در این نوشته در صدد آن هستیم که در افغانستان چگونه می‌توان با تأمین امنیت انسانی شاهد صلح پایدار بود. از طرفی، در این نوشتار تفاوت ماهوی میان امنیت انسانی و حقوق بشر دیده نشده است و آن دو را بیان یک حقیقت با ادبیات مختلف

حقوقی و سیاسی دانسته و هم‌پوشانی میان آن‌ها وجود دارد.

اهمیت نوشتار حاضر هم ناشی از اهمیت صلح و پیامدهای آن است؛ به خصوص که حق بر صلح پایدار جزء نسل سوم حقوق بشر و از حق‌های بنیادین بشری است که هرگونه توسعه بدون آن محقق نخواهد شد. از سوی دیگر، اهداف این تحقیق نیز عبارت است از تحلیل مفهوم امنیت انسانی به مفهوم رهایی از ترس و نیاز، چگونگی تأثیر تضمین امنیت انسانی بر صلح پایدار، تحلیل و تجزیه چالش‌های فقدان امنیت انسانی در افغانستان و راه‌کارهای برون‌رفت.

روش اثبات فرضیه در این تحقیق هم بر قیاس منطقی و هم بر استقرا استوار است و طبعاً ما از هر دو راه‌کار منطقی برای اثبات فرضیه‌های خود استفاده خواهیم کرد؛ یعنی هم از قضایای کلی و هم از استقرای موارد جزئی، فرضیه‌های خود را اثبات خواهیم کرد.

۲. تحلیل مفاهیم

در گام نخست نیاز داریم که برداشت خود را از هر یک از مفاهیم کلیدی مشخص سازیم تا از هرگونه ابهام‌زایی و مغالطه به‌دور بوده و تا آخر به برداشت خود از یک مفهوم وفادار باشیم. مفاهیم کلیدی این نوشتار عبارتند از: صلح پایدار، امنیت انسانی و رهایی از ترس و نداری و حقوق بشر.

۲-۱. صلح پایدار

از واژه صلح برداشت‌های گوناگون شده است؛ اما در این تحقیق مقصود از صلح، فقدان جنگ، تعارض، درگیری و تنش در جامعه است. صلح را صرفاً در نبود جنگ فیزیکی خلاصه نمی‌کنیم؛ بلکه هرگونه نبود تنش و تعارض شدید و بحران در عرصه‌های مختلف صلح پایدار دانسته شده است؛ تنش و تعارض‌های حاد که چه‌بسا ریشه جنگ و ناامنی به مفهوم ساده آن یعنی امنیت جان و مال است.

۲-۲. امنیت انسانی و رهایی از ترس و نداری

مفهوم امنیت انسانی گرچه سابقه دیرینه در تاریخ بشر دارد؛ اما به مفهوم جدید و استفاده از آن در گفتمان بین‌المللی به سال ۱۹۹۴ به گزارش برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) برمی‌گردد. این واژه به مفهوم موسع^۱ دارای دو عنصر اصلی است: «رهایی از ترس و نداری». سند یادشده هفت عنصر

۱. نویسنده در اثر خود به کرات از این عبارت استفاده می‌کند و به مفهوم مضیق مک به عنوان یکی از قائلین به مکتب محدودنگر، استدلال می‌کند که تهدید سیاسی مردم از سوی دولت یا هر بازیگر سازمان‌یافته سیاسی دیگر، کانون مناسبی برای مفهوم امنیت انسانی است. تعریفی که مک و مؤسسه وی، یعنی مرکز امنیت انسانی در دانشگاه بریتیش کلمبیا، از آن حمایت می‌کنند، عبارت است از: «حفاظت افراد و اجتماعات از جنگ و دیگر اَشکال خشونت». مک تأیید می‌کند که جز خشونت سازمان یافته، انواع دیگری از تهدیدات علیه مردم وجود دارد. با

را به صورت تفصیلی برای امنیت انسانی بر شمرده است: امنیت اقتصادی (فقدان فقر و بیکاری مداوم)؛ امنیت غذایی (نبود گرسنگی و قحطی)؛ امنیت صحتی (نبود بیماری‌های کشنده، غذای سالم، عدم سوء تغذیه، دسترسی به مراقبت‌های صحتی اولیه)؛ امنیت اجتماعی (نبود تنش‌های داخلی قومی، مذهبی، لسانی و غیره)؛ امنیت شخصی و امنیت سیاسی (تضمین مشارکت سیاسی). در این مفهوم، امنیت از امنیت دولتی و سنتی گذر کرده و امنیت انسانی در آن بسیار مهم است. در گزارش برنامه توسعه ملل متحد با انتقاد از انحصار در امنیت نظامی و سنتی، به امنیت انسانی ابعاد واقعی و عینی‌تر بخشید که به وضوح مفهومی آن کمک کرد (UNDP, Human Development Report, 1994: 22-24).

در دیدگاه رئالیستی، تمام تمرکز بر امنیت ملی و سنتی است که در آن دولت‌ها باید همواره آمادۀ

وجود این، تأکید وی بر وضوح مفهومی و دقت تحلیلی، باعث می‌شود خشونت در نظر بگیرد. برای نمونه، بین خشونت و سایر تهدیدات به عنوان قرائن و متعلقات و فقر و حکمرانی ضعیف همبستگی وجود دارد. به نظر وی، توسعه و گسترش دستور کار امنیتی به گونه‌ای که دربرگیرنده موارد و موضوعات زیادی شود، ارزشمند است؛ ولی دربردارنده هزینه‌های تحلیلی خاص خود می‌باشد. این تعریف محدود، به صورت «آزادی از ترس» تهدید یا به کارگیری خشونت سیاسی، ساده و خلاصه شده است (پائولین کر، ۱۳۸۷)، شماره ۴، ۶۰۸ (م).

مکاتب موسع استدلال می‌کنند که امنیت انسانی معنایی فراتر از دل‌نگرانی از تهدید و خشونت دارد. امنیت انسانی تنها آزادی از ترس و هراس نیست؛ بلکه هم‌چنین، آزادی از احتیاج نیز می‌باشد که نقطه تمرکز گزارش UNDP است. علاوه بر این، به اعتقاد بعضی، امنیت انسانی در شرایط توسعه‌نیافتگی، فراتر از آزادی از احتیاج می‌رود و آزادی‌ها و ارزش‌های دیگری را نیز دربرمی‌گیرد. برای مثال، تاکور و مؤسسه وی، دانشگاه سازمان ملل در توکیو، ادعا می‌کنند «امنیت انسانی به محافظت مردم از خطرات تهدیدکننده جدی زندگی مربوط می‌شود. صرف نظر از این که این تهدید در فعالیت‌های بشری یا حوادث طبیعی ریشه داشته باشد، اعم از این که آن‌ها در داخل یا خارج دولت نهفته باشند و اعم از این که آن‌ها مستقیم یا بلاواسطه یا ساختاری باشند.» امنیت بشر «انسان‌مدار» است؛ به گونه‌ای که تمرکز اصلی آن بر مردم، هم به عنوان افراد و هم گروه‌های اجتماعی است. این مفهوم «امنیت‌مدار» است؛ به طوری که تأکید اصلی آن بر آزادی از ترس، خطر و تهدید می‌باشد. تاکور سعی می‌کند با ارجاع و اشاره به وضعیت‌ها و شرایط تهدیدکننده حیات که به بحران تبدیل شده‌اند و قراردادن آن‌هایی که به حالت بحرانی نرسیده‌اند در دستور کار گسترده‌تر توسعه، مکتب فراگیر و موسع را محدود و مقید سازد. یک نمونه از تعریف حتی موسع‌تر ارائه داده است. وی که یکی از اعضای کمیسیون امنیت انسانی است، به تعریفی که الکایر ارائه کرده بود، استدلال می‌کند «هدف ساداکو آگاتا ۵ انسانی سال ۲۰۰۳، به ریاست مشترک آمارتیا سین امنیت انسانی حفظ هسته ضروری حیات همه انسان‌ها به طریقی است که آزادی‌ها و رضایت انسانی را توسعه و ارتقا بخشد.» تاکور از مفهوم سازه‌های موسع به این دلیل دفاع می‌کند که اگرچه ممکن است تعاریف جامع و فراگیر باعث از بین رفتن دقت تحلیلی گردند؛ ولی آن‌ها ارزشمند و مفیدند. از تعاریف موسع امنیت انسانی بیش‌ترین انتقاد شده و زمینه مناسب را برای منتقدان فراهم آورده است تا مفهوم امنیت انسانی را به طور کلی رد نمایند. برای مثال: پاریس ادعا می‌کند امنیت انسانی «همه‌چیز از سوءاستفاده جنسی تا نسل‌کشی را دربرمی‌گیرد». از این منظر، مشکل اصلی آن است که تعداد فرضیه‌های علی برای تبیین پدیده امنیت انسانی به اندازه‌ای گسترده است که تدوین چارچوب‌های پژوهشی و سیاستی بسیار سخت و دشوار می‌باشد. پاریس کلیت مفهوم بودن آن رد می‌کند (پائولین کر، ۱۳۸۷)، شماره ۴، ۶۰۸).

گذر زمان به آشکار شدن زوایای پنهان این مفهوم کمک کرد و امروز نظریه‌ای در خور توجه بوده و در بسیاری از کشورها در قالب سیاست‌گذاری و خط‌مشی‌های کلان اجرا و به تضمین صلح پایدار کمک نموده است: (۱) هدف امنیت انسانی، انسان است؛ (۲) محور آن انسان است؛ (۳) تمرکز آن بر گروه‌های اجتماعی و افراد است؛ (۴) تمرکز بر فرد انسانی دارد؛ فارغ از قوم، نژاد، مذهب، زبان و منطقه. در رویکرد امنیت انسانی، تحول در مفاهیم و برداشت دیده می‌شود و انسان به عنوان ابزاری برای رشد و توسعه اقتصادی نیست؛ بلکه خود هدف است و از این جهت ارتباط تنگاتنگ با کرامت انسانی دارد.

جنگ باشند و برای بقای خود تا حد امکان قدرت خود را افزایش دهند. دولت را تنها موضوع امنیت در نظر می‌گیرند و دغدغه اصلی آن مصون نگهداشتن دولت از تهدیدات خارجی است (طلعت، ۱۳۹۳: ۱۳۱).

اما در طول جنگ سرد آشکار شد که امنیت ملی به مفهوم قدرت نظامی و توان مقابله با تهدیدها به تنهایی کافی نیست؛ چنان‌که آمریکا از ویتنام و شوروی از افغانستان مجبور به خروج شدند و نمونه اخیر آن آمریکا است که بعد از بیست سال به مذاکره با طالبان تن داد. سلاح‌های استراتژیک به دلیل قدرت تخریب عظیم و پیامدهای ناگوار نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

امنیت دولت (ملی) بر تهدیدهای مستقیم علیه حکومت تمرکز دارد که عمدتاً به شکل حملات نظامی است؛ اما امنیت انسانی توجه خود را بر حیطه‌ای وسیع‌تر از تهدیدات معطوف می‌کند که اشخاص و جوامع با آن روبه‌رویند و آن بر دلایل بنیادین ناامنی، مشکلات پیچیده‌تر و فراگیر و دایمی تمرکز دارد. امنیت انسانی گروه‌های وسیع را در خود درگیر می‌کند؛ همانند گروه‌های محلی، قومی، نژادی و مذهبی، دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی منطقه‌ای و محلی. امنیت انسانی بر خشونت‌های داخلی، فراملی و دولت ناکارآمد تأکید دارد؛ در حالی که امنیت دولت محور بر تهدیدات نظامی، به ویژه از نوع خارجی و بین‌کشوری، تأکید می‌کند (کر و پائولین، ۱۳۷۸: ۶۱۷).

به همین خاطر، در سال ۱۹۹۴، برنامه توسعه سازمان ملل متحد گزارشی را تهیه کرد که در آن امنیت انسانی توسعه مفهومی پیدا کرد که شامل خصیصه‌های ذیل است:

۱. امنیت انسانی دغدغه‌ای است جهانی که به هر شخص در هر جایی مربوط است؛ به همین خاطر، امنیت انسانی کانون توجه خود را از حکومت به اشخاص و افراد فارغ از جنسیت، نژاد، قومیت، شهروندی و سایر خصوصیات منتقل می‌کند.

۲. پیش‌گیری قبلی از تهدید امنیت انسانی از مداخله بعدی برای برقراری آن آسان‌تر است.

۳. امنیت انسانی فردمحور است و بر دو مفهوم محوری رهایی افراد از ترس و نداری تمرکز دارد.

۴. امنیت انسانی و امنیت ملی مکمل همدیگرند (United Nations Trust Fund for Human Security, "Human Security in Theory and Practice", 2009).

۵. امنیت انسانی به‌گونه‌ای است که آثار و پیامدهای مثبت و منفی آن محدود به یک کشور نمانده و کم و بیش بر دنیا تأثیرگذار است و این اثر ممکن است که ملموس یا نامحسوس باشد.

به هر حال، کمیسیون امنیت انسانی در گزارش سال ۲۰۰۳ خود، امنیت انسانی را این‌گونه تعریف

می‌کند: «حمایت از هسته حیاتی تمامی انسان‌ها به شکلی که آزادی‌ها و شکوفایی انسان‌ها را ارتقا می‌بخشد. امنیت انسانی به معنای حمایت از آزادی‌های اساسی است؛ آزادی‌هایی که اساس زندگی مردم‌اند و به معنای حمایت از مردم در برابر تهدیدها و وضعیت‌های وخیم بحرانی و گسترده‌اند. به معنای استفاده از فرایندی که بر نقاط قوت و آرمان‌های مردم ساخته می‌شود. به معنای ایجاد نظام‌های سیاسی، اجتماعی، محیط‌زیستی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی که با همدیگر سهم بزرگی از بقا، امرار معاش و کرامت را به مردم می‌دهند.» (Commission on Human Security, human security now, New) (York, 2003: 4).

در این برداشت، امنیت انسانی با حقوق بشر تفاوتی چندانی ندارد و در واقع، همان حقوق بشر است که به زبان حق بیان نشده است و با ادبیات سیاسی و فراحقوقی بیان شده است. حقوق فردی، حقوق اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در واقع همان مؤلفه‌های امنیت انسانی‌اند که در بالا ذکر شد. از سوی دیگر، امنیت انسانی با توسعه انسانی نیز ارتباط تنگاتنگ دارد.

۲-۳. حقوق بشر

منظور از حقوق بشر، مجموعه‌ای از امتیازات، اختیارات و سلطه و قدرتی است که فرد انسانی بدون تعلقات مختلف باید از آن برخوردار باشد که به تفصیل عبارتند از حقوق فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در قالب سه نسل تبارز کرده است. البته این مفهوم از مفاهیمی است که تقریباً همگان با آن آشنا هستند.

۳. چگونگی تأثیر امنیت انسانی بر صلح پایدار

فرض بحث ما بر آن بود که یکی از عوامل اساسی تأمین صلح پایدار، تضمین امنیت انسانی است و بدون وجود امنیت انسانی صلح پایدار محقق نخواهد شد. در این بخش از نوشتار، به اثبات این فرضیه،

هم از طریق برهان و هم استقراء، نیاز است. **بنیاد اندیشه**
تاسیس ۱۳۹۴

۳-۱. امنیت انسانی و ریشه‌های صلح پایدار

امنیت انسانی و مؤلفه‌های آن در واقع موجب نگرش درست به عوامل، ریشه و عوامل جنگ، درگیری، تنش و تعارض است. صلح پایدار بدیهی است که تنها با قدرت نظامی و جنگ به دست نخواهد آمد. نبود صلح در یک جامعه سیاسی ناشی از عوامل مزمونی است که عدم توجه به آن هرگونه پالیسی را برای تحقق صلح یا ناکام خواهد گذاشت و یا دست‌کم آثار کوتاه‌مدت خواهد داشت. ما

باید به این سؤال و پرسش پردازیم که چرا جنگ و درگیری و تنش و تعارض در جامعه شکل می‌گیرند و عوامل به ظاهر پنهان آن چیستند؟ امنیت انسانی به مقوله‌هایی تمرکز دارد که ریشه جنگ، درگیری، تنش و تعارض را تضعیف می‌کنند و از شدت آن می‌کاهند. ما از رهگذر امنیت انسانی می‌توانیم به صلح برسیم؛ چرا که این دیدگاه عوامل و ریشه‌های تعارض را در بستر خاص سیاسی و اجتماعی یعنی نابرابری‌های افقی و خشونت‌های ساختاری به اضافه قدرت سیاسی و اقدامات تباہ‌کننده، شناسایی می‌کند. به همین خاطر، این دیدگاه، تحقیق روی تحلیل ریشه‌ها و عوامل، اقدامات پیش‌گیرانه و علایم هشداردهنده اولیه را لازم می‌داند و همین‌طور بررسی پلان‌های استراتژیک و روی دست‌گرفتن اقدامات صلح‌ساز را فراتر از پروژه‌هایی با تأثیر سریع و اهداف کوتاه‌مدت ضروری و حیاتی می‌داند (ka Futamura, Mado, 2010: 5). آنچه به چشم دیده می‌شود، خشونت، درگیری، قتل‌کشتار، تعارض و بیماری، انواع بحران‌های اجتماعی و خشونت‌های ساختاری‌اند که عوامل آن در عدم رهایی از ترس و نداری نهفته است. امنیت به مفهوم آزادی از ترس و نیاز به مسئله عمیق عدم توسعه انسانی در حوزه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برمی‌گردد و تا در این حوزه‌ها انسان‌ها از حقوق و کرامت انسانی خود برخوردار نشوند، عوامل عدم تأمین صلح پایدار به صورت محسوس و نامحسوس در جامعه وجود دارد و به صورت پیدا و پنهان بر تنش، تعارض، درگیری و عدم آرامش تأثیرگذار خواهد بود و آستانه تحمل را پایین می‌آورد.

۲-۳. تجربه جهانی و صلح پایدار

با نگاه استقرایی و تجربه عملی باید اذعان کرد که با تعریف و اتخاذ پالیسی‌هایی با رویکرد امنیت انسانی، کشورها توانسته‌اند صلح پایدار را محقق سازند. با تحقق امنیت انسانی در حوزه‌های اقتصادی، غذایی، مشارکت سیاسی، محیط‌زیست، آموزش و بهداشت و امثال آن به خودی خود در بسیار از کشورها صلح پایدار محقق شده است. رهیافت امنیت انسانی بر تمامی مراحل صلح (صلح‌سازی، صلح‌بانی و نهادینه‌شدن صلح)، تأثیرگذار است. تجربه‌های موفق را می‌شود زیاد نام برد: هند، مالزی، اندونزی، ایالات متحده و انگلستان. در هند و اندونزی با تکثرهای قومی، مذهبی، زبانی و نژادی به خوبی پالیسی‌های کلان دولت با محور امنیت انسانی تا حدودی توانسته صلح نسبی را در این کشورها فراهم نماید.

۳-۳. توسعه انسانی و صلح پایدار

در بخش توسعه انسانی در افغانستان کارهایی انجام شده؛ اما برنامه‌های دقیق و جامع اجرایی نشده است. بخش زیادی از مشکلات افغانستان ناشی از عدم توسعه انسانی است و به همین خاطر، بیش‌ترین

مشکلات در کارگزار است، نه ساختار. تربیت نیروی انسانی و آموزش همگانی با رویکردهای انسانی و توسعه انسانی به خوبی پیش نرفت. سرمایه‌گذاری در این بخش در مقایسه با بخش نظامی و ادوات جنگی بسیار ناچیز بود. قطعاً توسعه انسانی مؤثر بر امنیت انسانی است که در نهایت، بر اثر توسعه انسانی زمینه و بستر تنش و تعارض از بین خواهد رفت. هم بخش زیادی از مردم با جهل و بی‌سوادی روبه‌رویند و هم نیروی انسانی متخصص و متعهد کم است. معارف و دانشگاه آن‌گونه که باید و شاید نتوانستند رسالت خود را در بخش توسعه انسانی انجام دهند تا از این بعد امنیت انسانی محقق شود. بسیاری از مراکز علمی - اعم از بخش خصوصی و دولتی - نیروهایی را تربیت کردند که مغایر با امنیت انسانی بودند و حتی افراد قابل توجه را هم‌نوا با گروه‌های شورشی تربیت کردند یا حتی به گروه‌های شورشی پیوسته و دوشادوش آنان جنگ کردند؛ از این رو، توسعه انسانی در بعد آموزش که رکن اصلی امنیت انسانی است، تا کنون با چالش جدی روبه‌رو است. برای نمونه: دانشکده شرعیات، دانشجویانی را تربیت می‌کند که هر از گاهی با مسائل مدرن مخالفت می‌کنند و چالش اساسی برای نظم حقوقی و سیاسی افغانستان محسوب می‌شوند.^۱ یا در دانشگاه دیگر که به نفع داعش و طالب شعار داده شد. یا در خبرها بود که نیروهای امنیت ملی دانشجویانی را که تصمیم داشتند یکبار دیگر با راه‌اندازی تظاهرات پرچم طالبان و داعش را در دانشگاه ننگرهار بلند کنند و پرچم افغانستان را آتش بزنند، بازداشت کرده‌اند (<https://www.khaama.com/persian/archives/32312>). وقتی امنیت انسانی در حوزه آموزش نادیده گرفته شود، چنین پیامدهایی دارد و قطعاً در تربیت نیروی جوان مشکل داشته‌ایم.

۱. «دانشگاه کابل روز شنبه شاهد تظاهراتی علیه نشر یک مقاله در روزنامه افغانستان اکسپرس بود. در این تظاهرات صدها تن از دانشجویان که بیش‌تر آن‌ها محصل شرعیات بودند، شرکت کردند. شعارهایی که در این تظاهرات سر داده شد، نشان‌دهنده رشد بنیادگرایی در میان دانشجویان دانشگاه کابل است. این دانشجویان پرچم‌های طالبان و داعش را حمل می‌کردند و شعارهایی علیه دموکراسی سر می‌دادند. رشد بنیادگرایی در دانشگاه کابل بسیار خطرناک است. حلقه‌های بنیادگرا و طرفداران گروه‌های تندرو با استفاده از هر بهانه‌ای در دانشگاه کابل در فرصت اندک فعال می‌شوند، تظاهرات برپا می‌کنند و گاهی خشونت‌های مذهبی به راه می‌اندازند. این دانشجویان روز شنبه دروازه‌های دانشگاه را بر روی سایر دانشجویان و استادان دانشگاه بستند و مانع حضور دانشجویان در صنف‌های درسی شدند. دانشجویان شعارهایی مانند شعارهای زیر سر دادند: «ما محصلین از دموکراسی و همه نهادهای آن بیزاریم»، «ما محصلین و استادان خواهان تطبیق شریعت از طریق خلافت واقعی هستیم»، «دموکراسی نظام کفری است؛ عمل، تطبیق و دعوت به سوی آن حرام می‌باشد». این شعارها هیچ ربطی به مقاله‌ای نداشت که افغانستان اکسپرس نشر کرده بود. به نظر می‌رسد تندروان با استفاده از هر حرکتی در دانشگاه کابل موج‌سواری می‌کنند و از آب آلوده ماهی می‌گیرند. دانشجویان تندرو با استفاده از دموکراسی علیه دموکراسی شعار دادند. آن‌ها از حق آزادی اجتماعات استفاده کردند، پلیس امنیت‌شان را تأمین کرد و رسانه‌ها نیز این تظاهرات را پوشش دادند؛ در حالی که اگر چنین فضایی برای تندروان مساعد نمی‌بود، آن‌ها هرگز نمی‌توانستند شعارهای تندروانه سر دهند.» (<http://homayun.org/?p=47417>).

۴. چالش‌های امنیت انسانی در افغانستان

در سطح کلی و کلان، تهدیدات بر ضد امنیت انسانی شایع و مهم است. منظور از اهمیت تهدیدات، ربط آن‌ها به هسته اصلی بقا و فعالیت انسان‌ها است و شایع بودن به معنای آن است که اولاً، خطر و تهدید در مقیاس کلان بوده و ثانیاً، تهدید به کرات می‌تواند تکرار شود که این امر اتفاقی، تصادفی و غیر عادی نیست. مخاطرات ممکن است که به صورت ناگهانی و سریع پیش آیند؛ اما این شرط اهمیت تهدیدات نیست؛ بلکه عمق و عظمت حادثه، شاخصه اصلی است (قاسمی، ۱۳۸۴: ۸۲۱).

چالش‌ها به دو دسته مستقیم و غیر مستقیم تقسیم‌بندی می‌شوند. از منظر مکانیسم عمل آن‌ها، تهدیداتی نظیر جنگ و قتل عام مستقیم‌اند. تهدیدات غیر مستقیم عبارتند از قبیله فقر، گرسنگی، تبعیض، فقدان سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف صحت، تحصیل و فرهنگ، فساد سیاسی و اداری و سرمایه‌گذاری بیش از حد در امور نظامی.

۴-۱. امنیتی / نظامی سازی صلح و کمک‌ها

نگاه امنیتی و نظامی به صلح و امتیاز دادن به کسانی که درگیر در جنگ‌اند تا کنون برای دولت دستاوردی موفق نداشته است. نمونه‌ای از آن امتیازات زیاد دولت به حکمتیار بود که به باور اکثریت مردم افغانستان نتیجه مثبت نداشته و در واقع نیز چنین بوده است.

عدم حضور طالبان در پروسه بن و دولت‌سازی نیز ناشی از نگاه امنیت دولت‌محور بود که جامعه بین‌المللی و طرف‌های داخلی مرتکب اشتباه شدند و فکر کردند که برتری نظامی جامعه بین‌المللی به شکست طالبان منجر شده و امنیت در افغانستان و دنیا فراهم خواهد شد. نگاه سنتی به امنیت باعث شد که به جای القاعده، ده‌ها گروه تروریستی سر برآورند که کنترل آنان نیز با نگاه امنیت دولت‌محور بسیار دشوار است. پایه حذف طالبان از پروسه اجلاس بن و دولت‌سازی بر برتری نظامی ناتو در افغانستان متکی بود که ناشی از تمرکز بر تهدیدات نظامی بود. در حالی که پیش از طالب بسیاری از جنگ‌های داخلی ناشی از نحوه مشارکت سیاسی در منابع قدرت بود. اشتباهی که کشورهای عضو ناتو در عدم مشارکت طالبان مرتکب شدند، این بار ترامپ به همان دلیل که منجر به حذف طالبان شد، در صلح قطر جایگاه برجسته به طالبان داد و به این گروه به دلیل ایجاد ترس، وحشت و ترور که همگی پدیده‌های نظامی و جنگی‌اند، رسمیت بین‌المللی بخشید که در عمل نه تنها به کاهش خشونت در افغانستان منجر نشد؛ بلکه برای طالبان این باور را ایجاد کرد که با جنگ و درگیری می‌توانند امتیازات بیش‌تری را بگیرند و این در واقع آب ریختن به آسیاب دیدگاه امنیت دولت‌محور است که در افغانستان شکست را تجربه کرده است. در افغانستان، افراد و گروه‌ها به دلیل جهاد و جنگ خواهان

سهام هستند و قسمت زیادی از نخبگان قومی و مذهبی به دلیل جنگ‌های گذشته در قدرت دولتی سهیم شدند. این رویکرد منجر به عدم توجه به امنیت انسانی شد و مردمانی که وفادار به این نظام بودند، دیگر وفادار به این نظام نیستند. این موضوع هم برای امنیت دولت‌محور و هم امنیت انسانی به چالش جدید منجر شده و دولت را به دولت شکست‌خورده و نامشروع مبدل ساخته است که خود چالش جدی برای صلح پایدار برای افغانستان است. نه حذف طالبان از مذاکرات بن درست بود و نه حاکم کردن طالب بر افغانستان.

منطقی که پشت نظامی و امنیت‌سازی صلح‌سازی و کمک‌های بشردوستانه در افغانستان نهفته بود و هست، عبارت است از این که از طریق توزیع کمک به مناطقی که نظامیان با جنگجویان شورشی درگیرند، به توسعه‌ای در آن مناطق خواهیم رسید و توجه آنان را از پیوستن به شورشی‌ها دور ساخته و آسیب‌پذیری شهروندان محلی را کاهش می‌دهد. در افغانستان به منظور دستیابی به امنیت ملی، بین‌المللی و انجمنی، کمک‌ها در حال توزیع در مناطق یاغی، بخشی از استراتژی نظامی متمرکز بر ثبات فوری تلقی می‌شد. در این ایده، نظامیان به عنوان یک مجموعه باید شغل‌شان تضمین شود و همین‌طور امنیت ملی و بین‌المللی، نه امنیت انسانی. نظامی‌سازی کمک موجب خواهد شد که کمک به خاطر اهداف مناسب آن به کار گرفته نشود؛ بلکه به عنوان شیوه‌ای کوتاه‌مدت برای تسخیر قلب‌ها و مغزها برای نشان دادن این که ارتش و نظامیان به اهداف خود دست یافته‌اند به کار گرفته شود (Oxfam International, "Quick Impact, Quick Collapse: The Dangers of Militarized Aid in Afghanistan." 26 January 2010). این رویکرد با تأثیرات سریع و کوتاه‌مدت استوار بود و نگرش عمیق به دلایل و عوامل جنگ و تنش نداشت.

امنیتی و نظامی‌سازی صلح در افغانستان تجربه‌ای شکست‌خورده است؛ چون کشورهای کمک‌کننده با همکاری دولت افغانستان بیش‌ترین کمک‌ها را به مناطق درگیر در جنگ انجام دادند و بیش‌ترین بازسازی هم در همین مناطق انجام شد؛ اما حتی به صلح‌سازی هم نرسید چه رسد به تضمین صلح پایدار. پالیسی کلان کمک و بازسازی برای مناطقی که بیش‌ترین حضور و فعالیت را شورشیان طالب در آنجا دارند، نه تنها قلب‌ها را تسخیر نکرد و اهداف کوتاه‌مدت را محقق نساخت که به دلیل عدم سازگاری با نگاه انسانی و عدم بازسازی مناطقی که همراه با نظام و طرفدار نظام بود، آن‌ها را از این نظام ناامید و نارضایتی را در این مناطق امن دامن زد و مشروعیت نظام سیاسی افغانستان را با چالش جدی روبه‌رو کرد. این نگرش، مناطق امن را به کلی از یاد برد و در واقع به نحوی امتیاز به کسانی بود که درگیر در جنگ بودند یا محل آنان میدان جنگ بود و در واقع تمرکز این رهیافت بر امنیت سنتی و رهایی از ترس بود که نتوانست در افغانستان موفق عمل کند. در نهایت، همین نگاه دولت امریکا را

و اداری کرد که راه صلح و سازش را در پیش گیرد و امتیازات زیادی را به طالبان در قالب توافق نامه قطری به طالبان داد؛ در برابر تأمین امنیت نیروهای نظامی و عدم استفاده از خاک افغانستان بر ضد کشورهای عضو ناتو که در واقع همان امنیت به مفهوم سنتی و دولت محور مدنظر است. در این توافق نامه برای مردم افغانستان کاهش خشونت در نظر گرفته شد که یک واژه جدید در ادبیات صلح است که آن هم برای مردم و حکومت افغانستان محقق نشد. بدیهی است که دغدغه و دل نگرانی ای که نسبت به خطر نظامی سازی کمک ها در افغانستان وجود داشت، به واقعیت پیوست و این نوع کمک ها نتوانستند به صلح سازی کمک مؤثر نمایند. نگرش امنیتی و نظامی سازی کمک به مناطق درگیر در جنگ نه تنها این مناطق را از ترس جنگ و ناامنی نجات نداد؛ بلکه جنگ را به سایر مناطق نیز گسترش داد. این رویکرد باعث شد که در مناطق امن نیز برخی از افراد به طالب پیوندند و ناامنی را گسترش دهند. این رویکرد در سطح بین المللی متأثر از دیدگاه لیبرال های نهادگرا و در افق داخلی متأثر از نوعی تعصب و تبعیض با عوامل متعدد بود و هنوز این رویکرد حضور جدی و پررنگ دارد. در سطح کشورهای درگیر جنگ در افغانستان به دلیل امتیازات کلانی که قرار است به طالب داده شود و نیز در عرصه داخلی نه تنها تبعیض و تعصب کاهش نیافته بلکه رو به فزونی است. در اثر همین رویکرد، در برهه زمانی ۳۰ ساله شاهد حاکمیت مجاهد و جنگ سالار در افغانستان بودیم و بار دیگر به نظر می رسد طالبی که به عنوان تروریست به رسمیت شناخته شده بود، بنا است بر ما حاکم شود. نمونه دیگر، امتیازاتی که دولت در توافق با حکمتیار داد که هیچ کمکی هم به صلح نکرد، ناشی از نگرش امنیتی سازی صلح بود.

به هر حال، امنیتی و نظامی سازی صلح و کمک در افغانستان به معنای پاداش به کسانی است که مرتکب جرم شده اند و بر ضد دولت مرکزی شورش کرده و یاغی هستند. به اضافه آن که این رهیافت به صلح کمک نکرد، با امنیت انسانی نیز - که بر تمامی افراد یک جامعه سیاسی و رفاه و آسایش، بهداشت، فرهنگ و آموزش آنان تمرکز دارد که دارای نتایج بلندمدت و عمیق است - سازگاری ندارد و به شدت به امنیت انسانی آسیب می رساند.

نظامی و امنیتی سازی صلح و کمک در واقع به یک موضوع دیگر مربوط می شد. از آن جا که کشورهای درگیر در جنگ افغانستان به شدت تحت فشار سیاسی بودند که نتایج حمله نظامی به این کشور نشان داده شود، قسمت اعظم کمک ها از کانال بازیگران نظامی به خاطر تسخیر دل ها و ذهن ها در افغانستان سرازیر شد؛ در حالی که تلاش ها برای بررسی عوامل برجسته فقر، بازسازهای خرابی ها ناشی از سه دهه جنگ و بی نظمی در حاشیه قرار داشت. پروژه های توسعه ای با کمک های نظامی یا ساختارهای تحت تسلط نظامیان برای رسیدن سریع به نتایج اجرا شدند؛ اما اغلب ضعیف و نامناسب انجام شدند و به حد کافی با جامعه مرتبط نبودند تا قابل پذیرش باشند. شواهد کمی وجود دارد که

نظامی سازی کمک‌ها موجب ثبات شده باشد و در برخی موارد ارتباط نظامیان با فعالیت‌های توسعه‌ای به صورت متناقض، زندگی مردم افغانستان را بیش‌تر در معرض خطر قرار داد. از آن‌جا که این پروژه‌ها در معرض هدف عناصر مخالف حکومت قرار گرفت (Ibid, 1)، در برخی موارد حتی هزینه‌های پروژه‌هایی که مربوط به پروژه‌های غیر نظامی و امنیت انسانی می‌شد، خرج فعالیت‌های نظامی شد.

از مشکلات دیدگاه نظامی سازی کمک آن بود که تمرکز بر کاهش فقر در ابعاد مختلف نداشت؛ بلکه به دنبال کسب وفاداری مردم از طریق تدارک کمک بودند. در رهنمود فرماندهان، به پول به عنوان ساختار اسلحه نگاه شد؛ از آن‌جا که در طرزالعمل ایالات متحده برای نظامیان در عراق و افغانستان، کمک اسلحه غیر کشنده تعریف شد که با استفاده از آن‌ها دل‌ها و قلب‌های مردم محلی تسخیر شود تا شکست شورشی‌ها را آسان بسازد. بیش‌تر کمک‌های نظامی به صورت مستقیم به سمت مبارزه با شورشیان و مسائل نظامی هدایت شد و مردمان آسیب‌پذیر فراموش شدند. قسمت عمده‌ای از این افراد آسیب‌پذیر مهاجران بودند که از پاکستان و ایران برگشته بودند و مردمانی بی‌جاشده داخلی که مجبور شده بودند به خاطر بلایای طبیعی و یا جنگ، خانه و کاشانه خود را ترک نمایند (ibid, 1 & ۲). در نتیجه، در نظریه نظامی سازی صلح و کمک‌های بشردوستانه تقریباً توسعه و امنیت انسانی در حاشیه قرار گرفت. به دلیل آن‌که دیدگاه نظامی سازی صلح و کمک‌های بشردوستانه به دنبال نتایج برق‌آسا بودند و فکر نکردند که نتایج سریع ممکن است فروپاشی‌های سریع را هم در پی داشته باشد.

۴-۲. تبعیض مداوم

تبعیض و نابرابری نه تنها به حل بحران‌ها، تعارض و تنش‌ها کمک نمی‌کند؛ بلکه آن‌ها را تشدید می‌کند. تبعیض پدیده‌ای است که به صورت مستقیم امنیت انسانی را هدف می‌گیرد و آن را به ورطه نابودی سوق می‌دهد. تبعیض در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و بهداشتی قطعاً مشارکت و برابری فرصت را در این عرصه مختل و ناکارآمد می‌سازد.

تبعیض عبارت است از هرگونه محرومیت، تقدم و ترجیح بر پایه قوم، مذهب، نژاد، زبان، باور سیاسی، نیاکان، سابقه خاص، منطقه و غیره که برابری فرصت را از بین ببرد یا به آن آسیب بزند. عامل تبعیض امر ناموجه و از منظر انسانی و عقلی قابل قبول نیست؛ چون آسیب برابری فرصت یا از بین رفتن آن بنا به عوامل مذهب، نژاد، زبان و ... قابل قبول نیست. پیامد تبعیض هم از بین رفتن و آسیب برابری فرصت است که قطعاً صدمه به برابری فرصت برای امنیت انسانی بسیار مضر است.

نگاه امنیتی به صلح موجب شد که افرادی از رانت‌های ویژه در عرصه‌ها مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و صحنه برخوردار شوند. تعداد زیادی از افراد در قالب جهاد و مجاهد و گروه‌های جهادی

از فرصت‌های ویژه ناعادلانه و آسیب‌زا بهره‌برداری کرده و توده مردم فراموش شدند. در بخش نظامی‌سازی کمک‌ها با رویکردی نگاه به پول به عنوان سلاح غیر کشنده، قسمت اعظمی از مناطق مرکزی و شمال و برخی مناطق دیگر فراموش شدند. بزرگان قومی، منطقه‌ای، حزبی و زبانی و مذهبی با رویکرد تسخیر قلب‌ها و دل‌ها در راستای تسهیل مبارزه با شورشیان و شکست آنان، بیش‌ترین امتیازات را در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی به دست آوردند. پس نگاه امنیتی به صلح و کمک‌های بشردوستانه نیز از عوامل اساسی تبعیض‌زا و آسیب‌رسان به امنیت انسانی بود که هدف آن توده مردم بود که به آمدن صلح کمک می‌کند.

در قسمت استخدام در مشاغل سیاسی و اداری نیز به شدت تبعیض ملموس بود. پویایی اجتماعی - هم در گونه میان‌نسلی و هم در گونه فرانسلی - قرن‌ها و سال‌ها است که در افغانستان و از جمله در ۲۰ سال اخیر بسیار ضعیف بوده و به چشم نمی‌آید. بر اساس معیارهای میان‌نسلی و فرانسلی باید افراد در سلسله‌مراتب مشاغل - اعم سیاسی و اداری - جابه‌جا شوند و در حرکت باشند؛ در حالی که این جابه‌جایی کم‌تر دیده می‌شود. افراد و اشخاص در افغانستان بر اساس معیارهای قومی، مذهبی، نژادی، منطقه‌ای، نیاکان، باور سیاسی و غیره... استخدام می‌شوند که از عوامل ناموجه محرومیت، ترجیح و تقدم در تبعیض محسوب می‌شود.

گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده بخشی از مردم افغانستان که امنیت انسانی آنان در طول تاریخ نادیده گرفته شده است و از تبعیض مداوم رنج می‌برند، بعد از اجلاس بن هم تغییری چشم‌گیر در وضعیت آنان به وجود نیامد. مفهوم گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده^۱ و امنیت اجتماعی به عنوان بخشی از امنیت

۱. گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده که تقریباً همه‌جا حضور دارند، عبارت از افرادی‌اند که به هر دلیلی از فعالیت‌های اصلی و رسمی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بازنگه داشته شده‌اند. یا عبارت از افرادی‌اند از طبقه اجتماعی که در حاشیه جامعه قرار دارند؛ به دلیل عدم دسترسی به حقوق، امکانات و منابع. این گروه از فرصت برابر در گذشته و حال در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برخوردار نبوده و محروم نگه داشته شده‌اند. گروه‌های آسیب‌پذیر و در حاشیه نیاز به حمایت‌های مختلف و متنوع دارند. در کشورهای مدرن، دولت برای رفع محرومیت از گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده، پلان استراتژیک و پلان عملیات تعریف می‌کنند. همانند پلان عملیاتی دولت فدرال استرالیا در سال ۲۰۱۷ برای بیان موانع که اشخاص پیر از اقلیت‌ها با آن مواجه هستند و برای دسترسی به کمک‌هایی که در راستای محافظت از کهن‌سالان وجود دارد؛ همانند پالیسی درباره حقوق بشر و کار با گروه‌های به حاشیه کشانده‌شده و آسیب‌پذیر (10/7/2018 by Judy Skatssoon February 19, 2019, Diversity plans tar-). بر اساس معیارها و استانداردهای جهانی، برای گروه‌های به حاشیه‌رانده‌شده باید تبعیض مثبت قابل شد؛ چنان‌که برای زنان در افغانستان تبعیض مثبت در قانون اساسی و قوانین عادی در نظر گرفته شده است. تبعیض همیشه جنبه منفی ندارد و در معنای دومش مثبت است. در این معنا، تبعیض، اعطای امتیازاتی است به گروهی که در این یا آن حوزه ضعیف واقع شده‌اند. سیاستی که در حمایت از معلولین، زنان و اقوام و اقلیت‌ها و... در پیش گرفته می‌شود، باید بر این محور قرار گیرد که از یک سو تبعیضات منفی از بین رود و از سوی دیگر تبعیضات مثبت به نفع افراد فوق یادشده لحاظ شود.

در برخی حوزه‌ها نظیر ناتوانی، در اقلیت‌بودن و درماندگی مهم‌ترین عنصر برای تحقق برابری، تبعیض مثبت یا اقدامات جبرانی است. جک دانلی در خصوص الزام به عدم تبعیض به بحث مدارا و حمایت برابر پرداخته و بیان

انسانی برای اولین بار از سوی برنامه توسعه سازمان ملل متحد مطرح شد که تا حدودی بر امنیت انسانی در آن تأکید شده و مورد افغانستان موضوع بسیار مناسب برای مطالعه است. برای این که اهمیت امنیت انسانی مورد تأکید قرار گیرد، کشوری که خطوط مذهب، نژاد، قومیت و جنسیت آن را از هم جدا ساخته و در نتیجه نمایشگر تفاوت فاحش جوامع غیر غربی بر پایه گروه و کشورهای غربی بر پایه فرد است. کشورهای غیر غربی در مقابل کشورهای غربی از این منظر به عنوان جوامع دیده نخواهند شد که متشکل از افراد بی شمارند؛ بلکه از این منظر دیده می شوند که متشکل از جوامع مختلف و گروه های اجتماعی اند که ممکن است هویت آن ها را از هم جدا کند یا نکند؛ هویتی که در جوامع غربی لازمه اساس صلح سازی است. درک جامعه ای متشکل از گروه ها، به جای اشخاص، این دانش را در پی دارد که ممکن است در اثر عوامل احتمالی از قبیل تبعیض تاریخی و به حاشیه رانده شدن برخی گروه ها، برخی گروه ها نسبت به گروه های دیگر وضعیت بهتر داشته باشند که در فرض وجود این وضعیت، برخی گروه ها در برنامه های صلح سازی بر پایه امنیت انسانی باید در اولویت قرار گیرند.

تبعیض بعد از برقراری نظام سیاسی جدید بر ضد گروه های به حاشیه رانده شده بسیار آشکار و آزاردهنده بود؛ به گونه ای که برخی نویسندگان خارجی به این موضوع با مثال های ملموس اشاره کرده اند؛ چنان که «آنیکا فرانتزل» در اثر خود اذعان می کند که در سایر مناطق پروژه های کلان، بنیانی و زیرساختی اجرا می شد و در بامیان صنف نمد مالی و پروژه های بسیار کم اهمیت. نقشه و مشخصات بامیان که در سال ۲۰۰۶ ترسیم شده بود، همانند نقشه سال ۲۰۰۲ بازخوانی شد. بامیان به عنوان یکی از فقیرترین توصیف شد با حداقل تولیدات زراعتی در میان ولایات افغانستان، همراه با ناامنی

می کند که مدارا مستلزم تحمیل نکردن ناتوانی ها به افراد و متضمن یک تصمیم سیاسی اصولی در مورد عدم تحمیل سختی ها و مشقات بر افرادی است که به لحاظ اجتماعی مدت ها مطرود مانده اند. حمایت برابر مستلزم تلاش های فعال برای تضمین برخورداری اعضای گروه های غیر برخوردار از حقوق برابر است که رسماً واجد آن هستند. حمایت برابر در اشکال قوی تر آن، اقدام مثبت و حتی با برخی از انواع تبعیض معکوس، در پی آن است که اعضای گروه های مورد نظر به ادغام و جذب کامل حقوقی و سیاسی جامعه نائل آیند. تبعیض مثبت سعی دارد با اصلاحات منطقی و منصفانه، فرصت حقیقی برای غلبه بر زبان ها و آسیب های ساختاری که در خدمات رسانی به گروه های تحت حمایت ایجا د شده اند، فراهم آورد، بدون آن که هیچ تبعیض غیر قانونی رخ دهد. در واقع، تبعیض روا به مفهوم واقعی تبعیض نیست؛ بلکه فرصت برای افراد و اشخاص در معرض تبعیض در گذشته است؛ از این رو، میان تبعیض غیر مستقیم و حمایت از گروه های خاص بنا به دلایل معقول و منطقی باید فرق گذاشت.

در افغانستان، گروه های متعددی را می توان در این دسته قرارداد و حتی برخی از گروه های قومی حاکم نیز این وضعیت را داشته اند؛ به ویژه زنان در افغانستان همیشه در حاشیه قرار داشته اند. در حاشیه قرار گرفتن طبعاً مختص هزاره ها نبوده و نیست؛ اما باید اذعان کرد که این گروه قومی در اثر عوامل متعدد همانند قومیت، نژاد، مذهب، ظاهر فیزیکی و غیره... در حاشیه قرار داده شده اند. این در حالی است که در کشورهای جهان سومی نه تنها پلان استراتژیک و عملیاتی برای رفع محرومیت و حاشیه ماندگی تعریف نمی شود؛ بلکه در برابر تلاش های شخصی آنان نیز مانع ایجاد می شود. می توان به نمونه های زیاد آن در افغانستان اشاره کرد. همانند سهمیه ای شدن راه پایی در دانشگاه که کاملاً پدیده ای تبعیض آمیز و مغایر با شایسته سالاری و ارزش های انسانی و عنصر رقابت است. تبعیض در استخدام در ادارات دولتی که ملاک شایسته سالاری در آن ها به خوبی رعایت نمی شود.

غذایی، فقدان مدارس مناسب، و نبود برق (بامیان ۲۰۰۶). برخی گروه‌ها در بامیان از طریق پروژه‌های کوتاه‌مدت کمک توسعه را تجربه کردند؛ اما سرمایه‌گذاری عمده و پروژه‌هایی با طرح خوب باقی ماندند. مدارس با کمک پولی خارجی در پروسه بازسازی قرار داشتند و شبکه توسعه آغا خان کلاس‌های سواد و نمدمالي در این منطقه را ارائه کردند. این‌ها جزء نیازهای اساسی نبودند که دولت و حامیان خارجی حمایت از آن می‌کردند و اگر چنین بود، آن وقت آن‌ها مداخله می‌کردند (همان). معلمان فاقد شرایط خود یک معضل بود و بسیاری از معلمان هشت سال سابقه تحصیل داشتند. مردم بامیان از عدم توجه به وضعیت خود ناامید بودند. جاده‌ها در وضعیت بدی قرار داشتند و فقدان آب قابل شرب خود یک معضل بود. منطقه‌ای که میزان بارندگی مداوم در آن بالا است، این منطقه فاقد مراقبت‌های بهداشتی همگانی مربوط به زایمان بود و هم‌چنین میزان مرگ و میر اطفال شیرخوار بالا بود. (Frantzell, Annika, Fall Term 2011: 32-33)

در افغانستان برای مردمانی به حاشیه‌رانده‌شده به دلیل تبعیض مضاعف و مداوم و عدم دسترسی به امکانات، سرمایه‌گذاری نشد و به این زودی نخواهد شد و در نتیجه امنیت انسانی آنان عمداً تأمین نشده و این موضوع به تنش و تنفر دامن زده و خود عامل ایزدایی برای تشدید عدم تحقق صلح پایدار خواهد بود که مشروعیت حکومت را به شدت در معرض آسیب قرار می‌دهد که خود کمرنگ‌کننده‌ای صلح پایدار و فروختن تنور تنش و بحران‌های گوناگون اجتماعی است.

تبعیض نژادی گفته شده است که از عوامل اصلی خشونت‌ها است. کمیسیون مستقل حقوق بشر، تبعیض نژادی را عامل اصلی افزایش خشونت‌ها در کشور می‌داند. این نهاد، پژوهشی را درباره عملی شدن میثاق منع هرگونه تبعیض نژادی در کشور انجام داده است. بر بنیاد این پژوهش، ۲۵ اعشاریه ۴ درصد از گفت‌وگو‌شونده‌گان تأیید کرده‌اند که یک یا چند بار به علت وابستگی‌های قومی، مذهبی و زبانی با تبعیض روبه‌رو شده‌اند. وابستگی‌های قومی، مذهبی و زبانی در نهادهای دولتی در روندهای استخدام، ترفیع و توزیع امتیازات مادی و معنوی وجود داشته‌اند و حتی برخی از ماده‌های قانون اساسی تبعیض نژادی را دامن زده است. در این پژوهش که با ۳۴۹۸ نفر گفت‌وگو شده، نشان می‌دهد که برخی از ماده‌های قانون اساسی مانند ماده‌های ۶۲، ۱۳۰ و ۱۳۱، قانون برابری را میان شهروندان نشان نمی‌دهد و تبعیض را دامن می‌زند که باید درباره این ماده‌های قانون مطالعاتی انجام شود. از این میان، ۱۰۹۳ نفر گفته‌اند که به علت وابستگی‌ها به یک قوم، ۵۹۵ نفر به علت وابستگی مذهبی و دینی و ۹۷۵ نفر به علت وابستگی زبانی با تبعیض روبه‌رو شده‌اند.

این پژوهش، نشان می‌دهد که ۲۲۹ تن به دلیل وابستگی‌های قومی و مذهبی یا زبانی از شرکت در انتخابات محروم مانده‌اند. سیما سمر، رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر، در این باره گفت: کنوانسیون

منع هر نوع تبعیض نژادی که افغانستان در سال ۱۹۸۰ به آن پیوسته یعنی آن را امضا کرده اما عملاً در سال ۲۰۰۳ تصویب کرده‌اند که باید در افغانستان تطبیق شود.

بر بنیاد این پژوهش، ۲۰۷ نفر به علت تبعیض نژادی از اداره‌ای که در آن کار می‌کردند، اخراج شده‌اند.

۲۷۵ نفر به علت وابستگی‌های قومی، مذهبی و زبانی از پیشرفت محروم شده‌اند.

۳۶۰ نفر واجد شرایط کار از امتیازات مالی محروم مانده‌اند.

۲۷۲ نفر هنگام مراجعه به نهادهای عدلی و قضایی با تبعیض روبه‌رو شده‌اند.

۲۸۹ نفر در زمینه حق مالکیت و تجارت با تبعیض روبه‌رو بوده‌اند.

۴۰۱ نفر در زمینه دسترسی به خدمات بهداشتی با این مشکل روبه‌رو شده‌اند.

۴۰۷ نفر در راستای خدمات آموزشی و تحصیلات عالی با تبعیض روبه‌رو بوده‌اند.

خانم سمر افزود: «تبعیض عامل خشونت و عامل ادامه خشونت در افغانستان است. ما شاهد جنگ‌های قومی در افغانستان بودیم و حالا هم حمله‌هایی هر روز به خاطر دین و مذهب و قوم بر شماری از مردم صورت می‌گیرد که ما شاهد آن هستیم.» (<https://tolonews.com/fa/Afghanistan>).

مبارزه با تبعیض مبتنی بر اقدامات چندجانبه است تا بتواند ثمربخش باشد. تغییر در باور مردم و ترویج این‌که هر انسان به دلیل انسان بودن باید از فرصت‌های برابر برخوردار باشند. نظارت مؤثر از سوی نهادهای ناظر بر بخش دولت، عدم تصدی کسانی که رفتار و افکار به شدت مبتنی بر تبعیض دارند.

۴-۳. عامل فرهنگی و برداشت‌های افراطی از اسلام

عدم رشد و توسعه فرهنگی از دیگر عوامل عدم امنیت انسانی در افغانستان است که در نهایت موجب شده است که ما شاهد صلح و امنیت به مفهوم سنتی آن نباشیم. جهل مردم و عدم درک درست ملاحی بی‌سواد از دین، پیروی کورکورانه مردم از این طیف از ملاحا، برداشت‌های افراطی از دین، عدم درک جوانان از دین و باور به خشونت‌های ساختاری ناشی از برداشت‌های خشن از اسلام نیز از عواملی است که آزادی از ترس و نداری در افغانستان وجود ندارد. همزمان با شروع جهاد با شوروی، افکار افراطی مغایر با آموزه‌های فقه حنفی و شیعه وارد افغانستان شد. تعداد زیادی از کشورهای عربی و غربی، به ویژه ایالات متحده و پاکستان، در سرازیری این افکار و صاحبان آن

در افغانستان نقش اساسی را بازی کردند. در طول سال‌های جنگ با شوروی سابق، تنش مذهبی میان مجاهدین و عرب‌ها وجود داشت. برخی از سخنران‌ها به افغان‌ها می‌گفتند که پرستش (زیارت) قبر اولیا و بزرگان خود را ترک کنند. در سال ۱۹۸۹، دادگاهی در قندهار یک وهابی را کافر اعلان کرد؛ اما به تدریج، در ۳۰ سال گذشته، سلفیسم، وهابیسیم، دیوبندیسم و اخوانیسم در افغانستان سیطره پیدا کردند. این ایدئولوژی‌ها که از سوی برخی روحانیون تبلیغ می‌شد، بر بخشی از جمعیت افغانستان سلطه داشتند (Rose Leda Ehler, Elizabeth Espinosa, Jane Farrington, Gabe Ledeen And Daniel Lew- is, 202). امروزه، تعدادی از علمای وهابی در ابتدای جهاد با شوروی به دلیل افکار افراطی و تکفیری از قندهار اخراج شد؛ اما امروز کار برعکس شده است و بخش چشم‌گیری از جمعیت افغانستان از نظر سیاسی باور به افکار وهابی و تکفیری دارند که خود نقش اساسی در جذب نیروهای انتحاری و جنگجو در افغانستان داشته است.

بسیاری از انتحارها که انجام می‌شوند، آزادی از ترس را در افغانستان نابود کرده‌اند. در کنار سایر عوامل، یکی از عوامل اساسی آن افکار و عقاید مذهبی و نوع برداشتی است که برخی ملاها و جوانان از دین اسلام دارند. اکثر انتحاری‌هایی که در اماکن مذهبی انجام شده‌اند یا علما را هدف قرار داده‌اند، تردیدی نیست که مبتنی بر باور و اندیشه دینی‌اند.

۴-۴. ناپاوری به کرامت انسانی؛ چالش امنیت انسانی، حقوق بشر و صلح پایدار

در ابتدای بحث اشاره شد که اساساً آزادی از ترس و ناداری یک هدف نهایی دارد و آن تضمین کرامت انسانی است و از طرفی امنیت انسانی و حقوق بشر دو روی یک سکه‌اند و در واقع دو بیان از یک واقعیت‌اند. در صورتی که بخش عظیمی از یک جامعه به کرامت انسانی و ارزش‌هایی مبتنی بر آن باور نداشته باشند، چگونه می‌خواهند که امنیت انسانی و حقوق بشر را برقرار و تضمین نمایند. در واقع، امنیت انسانی و حقوق بشر خود هدف نیست؛ بلکه هدف اساسی کرامت انسانی است. امنیت انسانی و حقوق بشر ابزاری برای حفظ کرامت انسانی است. در جامعه‌ای که کرامت انسانی خدشه‌دار شود، صلح پایدار محقق نخواهد شد. کرامت انسانی به ما می‌گوید که هرگونه خشونت، رفتار غیر انسانی، شکنجه، تبعیض، نابرابری فرصت، نقض حیات انسانی، استفاده ابزاری از انسان و امثال آن از هیچ‌کسی جایز نیست. کرامت انسانی به ما می‌گوید که انسان باید به گونه‌ای زندگی کند که شرافت و عزت او حفظ شود و در یک کلام رها از ترس و ناداری باشد.

کرامت انسانی در قانون اساسی مبنای قانون اساسی تلقی می‌شود و قانون اساسی نباید مغایر با

کرامت انسانی باشد و تفسیرها، نظریه‌ها و تصمیمات نهادهای دولتی، خصوصی و مردم نمی‌توانند مغایر با آن باشند. نقض هرکدام از حقوق اساسی بشری از سوی هرکسی باشد، خواه دولت یا مردم، موجب هتک کرامت و حیثیت انسانی می‌شود؛ از این رو، کرامت انسانی هنگام بررسی ادعای نقض حقوق بشر باید مورد توجه قرار گیرد (کنوست، ماندانا و راسخ، ۱۳۸۸: ۸۹). هیچ مرجعی نباید اعمالی را انجام دهد که مغایر با کرامت انسان باشد که مبنای بیش تر قوانین اساسی است (خضر و شبر، ۲۰۱۳: ۷۴ و ۷۵)؛ وانگهی تمامی حقوق و آزادی‌های اساسی برای صیانت از کرامت انسانی است.

شأن و منزلت انسانی ریشه و فلسفه وجودی بسیاری از حق‌ها و آزادی‌های شهروندی محسوب می‌شود. شأن و منزلت انسانی علاوه بر مبنا بودن برای حق‌ها، آزادی‌ها از جمله آزادی از ترس و نداری را به عنوان یک اصل نیز در تفسیر حق‌ها و آزادی‌های شهروندی مورد استناد قرار می‌دهد که در فرض مبنا بودن امری طبیعی است و دور از ذهن نیست. در کشورهای مدرن، نخستین و مهم‌ترین حوزه‌ای که مراجع صیانت از قانون اساسی این اصل را تضمین کرده‌اند، حوزه اخلاق پزشکی است. دومین حوزه‌ای که این اصل به ویژه در شورای قانون اساسی فرانسه به کار رفته، ارتباط آن با حق برخورداری از مسکن مناسب است. برخی دیگر از مراجع صیانت از قانون اساسی، دین را بخشی از برخورداری از کرامت انسانی تلقی کرده‌اند؛ همانند مجارستان و ایتالیا. ماده ۲۳ قانون بلژیک نیز حق زندگی را در چارچوب اصل کرامت انسانی تلقی می‌کند (ویژه، ۴۱۱ و ۴۱۲).

کرامت انسانی ظرفیت آن را دارد که مبنایی برای تمامی حقوق و آزادی‌ها باشد و حقوق و آزادی‌ها می‌توانند امری متغیر و سیال باشند؛ اما کرامت امری ذاتی و ایستا است که باید مورد حمایت نهادهای نظارت از جمله دادرسی اساسی باشد و تمامی مقتضیات و لوازم آن در جامعه رعایت شود. از این جهت، مبنا بودن آن از اهمیت زیاد برخوردار است و هرگونه چالش اندیشه‌ای در مورد آن موجب صدمه به حقوق و آزادی‌ها خواهد شد و این چالش در گفتمان اسلام سنتی موجود است.

حقوق، آزادی‌ها و امنیت انسانی به یک معنا صیانت از کرامت انسانی را به عهده دارد و غایت و هدف اصلی نیز کرامت انسانی است. حقوق و آزادی‌ها در یک برداشت، ابزاری برای حفظ کرامت انسانی است. با آن‌که بر کرامت انسانی در قانون اساسی افغانستان بارها تأکید شده است؛ اما صیانت از آن با چالش جدی مواجه است. به نظر نویسنده، کرامت انسانی امری ثابت است که در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها نباید نقض شود و تمام منابع و امکانات در راستای آن باید بسیج گردد. از این جهت، حقوق و آزادی‌ها هر روز نو می‌شوند و در جهت تکامل و رشد و دایماً در حال تغییرند؛ اما کرامت انسانی ثابت است؛ چون امری ذاتی است و از انسان جدانشدنی است. ممکن است حقوق و آزادی‌های انسان در شرایطی محدود یا حتی سلب شود؛ اما کرامت به دلیل ذاتی بودن قابل سلب

نیست.

افغانستان برای گذار از فرهنگ قبیله‌ای، عقلانیت قومی و تعصب مذهبی و پیوستن به یک فرهنگ انسانی که انسان بما هو انسان حرمت داشته باشد، به حفظ کرامت انسانی نیاز حیاتی دارد تا به جای فرهنگ قومی، قبیله‌ای و تعصب قومی، فرهنگ انسانی حاکم شود و انسان به دلیل انسان‌بودن مورد احترام باشد و کرامت آن حفظ شود.

در رویکرد غربی، اندیشمندان زیادی کرامت را مبنای حقوق و آزادی‌ها تلقی می‌کنند و این اندیشه در بسیاری از کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی منعکس شده است. در مقدمه اعلامیه حقوق بشر آمده است: «شناسایی کرامت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد.»^۱ در برداشت موسع از کرامت و مبنا بودن آن، کرامت امری مشابه حقوق بشر نیست؛ بلکه ارزش منحصر به فردی را برای انسان بیان می‌کند که بر اساس آن، حقوق بشر به وجود می‌آید. در کاربرد موسع نقش اولیه کرامت انسانی، کمک به شناسایی مجموعه‌های خاصی از حقوق است که مجموعه‌ها بسته و محدود نیستند و ممکن است کرامت در طول زمان به ایجاد حقوق بیش‌تر کمک کند. کرامت هم‌چنین به تفسیر مجموعه‌هایی از حقوق کمک می‌کند. برخی از حقوق یا حتی تمامی آن‌ها ممکن است بهترین راه تفسیر شأن کرامت باشند. در این برداشت، گاهی کرامت به صورت خاص با استقلال فردی ارتباط می‌گیرد. به عنوان مثال: در جایی که زن آزادی سقط جنین دارد، با کرامت انسانی حمایت می‌شود. گاهی کرامت انسان به صورت خاص ارتباط پیدا می‌کند با حمایت انسان از شکنجه‌های شدید روحی و فیزیکی که از سوی مقامات انجام می‌شود؛ بنابراین، کرامت انسانی، شکنجه و دیگر انواع رفتارهای غیر انسانی را که با منع تبعیض ارتباط می‌گیرد، منع می‌کند (Oxford legal studies research 2008: 33 & 34). در یک نگاه نزدیک به برداشت یادشده، کرامت وضعیت و حالتی است که انسان به دلیل این وضعیت خاص ارزش احترام دارد (Ibid, 2008: 4).

بنیاد اندیشه

اعلامیه جهانی حقوق بشر به شناسایی کرامت به عنوان مبنایی برای آزادی، عدالت و صلح اشاره دارد. این باور وجود دارد که نسبت به شناسایی کرامت انسانی تعهد وجود دارد؛ اما این لزوماً به معنای تأسیس کرامت انسانی نیست. هم‌چنین به معنای این نیست که مفهوم کرامت انسانی برای پیدایش نیاز به شناسایی دارد. کرامت انسانی به عنوان دارایی تلقی شده است که همه انسان‌ها به طور برابر بدون توجه به هر حالتی از آن برخوردارند (Hanna, 99, Mari Kivistö, 2012: 103-108).

1. Whereas recognition of the inherent dignity and of the equal and inalienable rights of all members of the human family is the foundation of freedom, justice and peace in the world.

در مقدمه قانون اساسی، یکی از اهداف تصویب قانون اساسی، حفظ کرامت انسانی تلقی شده است. در ماده ششم قانون اساسی افغانستان آمده است: «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور مکلف می‌باشد.» ایجاد جامعه مرفه و مترقی از وظایف دولت تلقی شده است که بر اساس عدالت اجتماعی و حفظ کرامت انسانی باشد. در ماده ۲۴ قانون اساسی افغانستان آمده است: «... آزادی و کرامت انسانی از تعرض مصون است. دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف می‌باشد.» هم‌چنین، در ماده ۲۹ قانون اساسی افغانستان آمده است: «... تعیین جزایی که مخالف کرامت انسانی باشد، ممنوع است.» معیار درست و نادرست بودن مجازات نیز کرامت انسانی تلقی شده است. از سوی دیگر، در ماده هفتم قانون اساسی افغانستان، دولت مکلف به رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر شده است که در آن کرامت انسانی مبنا اعلان شده است.

۴-۴-۱. نسبت عقل و کرامت ذاتی انسان در اسلام سنتی و روشن فکر مسلمان

به حاشیه رفتن عقل ضربات زیادی ممکن است به دین‌داری وارد کند. دعوت به تفکر و تدبیر از مطالب قرآنی است. با این حال، ترس از بی‌دین شدن باعث شده است انسان‌ها از ارزش‌های دینی هم قدم فراتر نهند. بر اساس تحلیل روان‌شناختی مرتضی مطهری، در بشر، حس و خضوعی نسبت به دین هست و در همین خضوع آن قدر افراط می‌کند که از خود دین هم خارج می‌شود؛ خضوعی که دین نمی‌پسندد و مردود شمرده است؛ از این رو، در ادبیات دینی، فرازهایی دال بر تحقیر عقل زیاد وجود دارد. «اگر به مردم در مسائلی که باید درباره آن‌ها فکر کنند، از ترس این که مبدا اشتباه بکنند، آزادی فکر ندهیم، آن‌ها را بترسانیم که با یک وسوسه کوچک در ذهن به جهنم فرومی‌روند، مردم هرگز فکرشان رشد نمی‌کند.» (مطهری، ۱۳۸۸: ۱۲۳). اگر سلسله حقوقی را بر مبنای کرامت انسان بپذیریم، بسیار عقلانی است. در رویکرد دینی، کم و زیاد کردن حقوق و تفسیر آن‌ها بر محور نقل صورت می‌گیرد، نه عقل. استفاده از عقل در میان اندیشمندان و فقها بسیار کم است و دلیل آن ترس از خلل‌پذیری عقاید دینی است.

در حقوق مدرن و مدرنیته غربی تا حد زیادی به عقل میدان داده شده است؛ اما در میان اندیشمندان مسلمان، طیف طرفدار اسلام سنتی به عقل به عنوان یک منبع زیاد توجه نکرده است. عقل خودبنیاد غربی بخشی از مدرنیته است که توانسته در زمینه کرامت انسان و حقوق مبتنی بر آن نقش اساسی ایفا کند. در مواردی که حقوق ناشی از کرامت انسانی مغایر با شرع نباشد، چرا به کلی آن را ندیده بگیریم؟

البته میدان دادن به عقل ممکن است بسیاری از مسائل و احکام اسلامی را دگرگون کند و اسلام سنتی به کلی برکنار شود.

غرب به دلیل توجه به عقلانیت توانست بسیاری از حقوق و آزادی‌ها را در جوامع غربی برقرار سازد. مهم‌ترین پیامد فردگرایی توأم با نوعی خردباوری علمی، برتر دانستن عقل و استدلال فردی بر همه‌چیز و کنار گذاشتن خدا و شریعت الهی از صفحه حیات بشری بود (حقیقت و موسوی، ۱۳۸۱: ۱۱۸). غایب بودن خدا و اخلاق از زندگی انسان مدرن غربی پیامدهای بسیار منفی برای غرب به بار آورد؛ اما عقلانیت مدرن در حوزه توسعه حقوق و آزادی‌ها و پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی آثار مطلوبی به همراه داشت. به همین دلیل، کانت، پدر ایده کرامت انسانی به مفهوم مدرن، کرامت انسان را با عقلانیت و خودآگاهی انسان مرتبط می‌داند (Beyleveled, deryek & brownsword, r, 2001: 53). ایده کانت بر تضمین امنیت انسانی در غرب تأثیر بسزایی داشت و دارد. برعکس، تعطیل عقل و نگاه سطحی و ظاهری به دین فجایع زیادی در جهان اسلام به بار آورده است.

۴-۲-۴. نگاه اخلاقی و حقوقی به کرامت

اندیشمندان اسلامی در برخی حوزه‌ها میان اخلاق و حقوق تفاوت قائل نمی‌شوند. ممکن است یک انسان از نظر اخلاقی به اسفل‌السافلین سقوط کند؛ اما این بدان معنا نیست که از نظر حقوقی هم هیچ‌گونه حرمت و کرامتی نداشته باشد. گفته شد که نماز ناخواندن مسلمان سبب سلب حقوقش در جامعه اسلامی نمی‌شود. در رویکرد اسلامی، به محض مطرح شدن کرامت به مفهوم حقوقی و کرامت ذاتی تمام کرامت اکتسابی که به مفهوم اسلامی بعد اخلاقی دارد، مطرح خواهد شد. میان اخلاق و حقوق رابطه پدیداری وجود دارد و فراتر از آن نمی‌توان رابطه‌ای تصور کرد؛ چون برخی از اوصاف و ویژگی‌های قواعد حقوقی کاملاً با قواعد اخلاقی متفاوت است.

در همین حوزه، حق بودن با حق داشتن کاملاً متفاوت است؛ بنابراین، ممکن است کسی عقیده و باوری باطل داشته باشد؛ اما قطعاً از حقوق انسانی هم باید برخوردار باشد؛ چون ناحق بودن با حق داشتن ملازمه ندارد. برخی معتقدند افراد به دلیل عقیده فاسد و ناپابیندی به نظام اسلامی حقوقی نخواهند داشت؛ اما بر اساس دیدگاه برخی، هرکس بر ضد حکومت اسلامی توطئه و اقدام نکند، از حقوق انسانی برخوردار است (محمدی گرگانی، ۱۳۸۴: ۶۵۴). چنان‌که در آیه شریفه آمده است: «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین» (ممتحنه/۸).

در رویکردی کاملاً متفاوت، برخی معتقدند اگر فرهنگ اجتماعی تغییر کند، کرامت انسانی این

ظرفیت را دارد که آن را به تغییرات حقوقی تبدیل کند. در این دیدگاه، کرامت انسانی می‌تواند مبنایی برای مشروعیت هم‌جنس‌گرایی هم باشد (Finck, Michèle, 2003: 7-10). محاکم غربی نیز به کرامت انسانی متکی بوده‌اند؛ همانند طرح حق هم‌جنس‌خواهی؛ مثل محاکم ایالات متحده، مکزیک، آفریقای جنوبی و کشورهای اروپایی (Ibid, 11, 12 & 24). این وضعیت بشر امروزی است که حالت تعادل ندارد؛ یعنی یا اخلاق یا حقوق را کاملاً نادیده می‌گیرد؛ از این رو، سکولاریسم فلسفی نمی‌تواند بخشی از راه‌حل در کشورهای اسلامی باشد.

وقتی برخی اندیشمندان اسلامی مفهوم کرامت را بررسی می‌کنند، برخلاف نظر مرتضی مطهری، جنبه «بایدانگاری» را نیز اضافه می‌کنند و معتقدند اگر آن امر ارزشی نباشد، کرامتی هم وجود ندارد (جعفری، ۱۳۷۰: ۲۹). نویسنده دیگری، تن دادن به «نظام اسلامی و انسانیت انسان» یعنی ترکیب این دو را منشأ سلسله حقوقی تلقی می‌کنند (مصباح یزدی، ج ۱، ۳۰۰)؛ وقتی گفته می‌شود: «انسانی از دایره بندگی خداوند خارج گردد، پست‌تر از حیوان خواهد بود و دیگر دارای کرامت احترام نیست». (همان، ۲۸۸). این محقق در جای دیگر، شرط برخورداری از حقوق اجتماعی را «پذیرش تابعیت نظام اسلامی» می‌داند. اگر شخص با اختیار خود از تابعیت این نظام خارج شود یا در صدد براندازی باشد، تمام حقوق او اعم از حق کرامت یا حقوق فرعی دیگر ساقط می‌شود (همان: ۳۰۱). این در حالی است که کرامت امری هست‌انگار است و در حقوق مدرن، خود به تنهایی مبنایی برای حقوق و آزادی محسوب می‌شود.

از همین رو، حق کرامت معنا ندارد؛ چون خود کرامت به عنوان یک امر تکوینی در انسان وجود دارد و محافظت از این کرامت و عدم تجاوز به آن را می‌توان حق - ادعا یا حق - آزادی تلقی کرد. انسان دارای اراده و اختیار است و باید بتواند این اراده و اختیار خود را اعمال کند و نمی‌توان به کلی اراده او را در موضوعاتی سلب کرد. اصل وجود اراده و اختیار امری هست‌انگار است؛ اما این‌که بتواند اراده خود را به دلیل کرامت انسانی اعمال کند، امری بایدانگار است. حقوق به عنوان امور بایدانگار مترتب بر کرامت انسانی است.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

۴-۳-۴. کرامت و غایت بودن انسان

در نگرش غربی، کرامت به معنای آن است که انسان غایت است و نباید ابزار چیز دیگری باشد. خود انسان ارزش ذاتی دارد که حقوق برای حفظ کرامت او است که در واقع، بر ارزش ذاتی انسان دلالت دارد. از این جهت، حقوق ابزاری برای حفظ کرامت انسان است و اگر روزی فرارسد که چیزی دیگر غیر از حقوق و آزادی‌ها بتواند کرامت انسان را حفظ کند، جای حقوق و آزادی‌ها را خواهد

گرفت. در سومین روند تکوین، ایده کرامت اساساً مبتنی بر اهمیت انسان و برخورداری وی از تعقل است و در عین حال، عاری از مؤلفه‌های مکتوبات اومانیستی دینی است. در عصر روشنگری، کرامت انسان در این مفهوم به لحاظ فلسفی پرورانه شد و شالوده استدلالات کانت تلقی می‌شد مبنی بر این که افراد را باید غایت دانست و نه ابزاری برای رسیدن به غایت. با گذشت زمان و برقراری پیوند میان کرامت و ضرورت مطلق احتمالاً مفهومی غیر دینی از کرامت است که اغلب بدان ارجاع داده می‌شود (مک کرودن، کریستوفر، ۱۳۸۸: ۳۶). هر فرد را باید غایت دانست نه صرفاً وسیله رسیدن به غایت. در این کاربرد، نقش کرامت انسان عمده‌تاً کمک به تشخیص مجموعه‌ای متشکل از حقوق خاص است. این مجموعه بی‌پایان است و این اصل کلی با گذشت زمان و درک بهتر مفاهیم ضمن آن یا تغییرات منجر به پدید آمدن شرایط جدید می‌شود و اعمال این اصل کلی برای نخستین بار چه‌بسا حقوق جدیدی را پدید آورد. در برداشت عمومی اندیشمندان مسلمان از کرامت انسانی چنین رویکردی وجود ندارد. در برداشت اسلامی از کرامت این ایده وجود ندارد که کارکرد کرامت به گونه‌ای باشد که حقوق افراد کم یا زیاد شود یا تفسیری معینی از حقوق ارائه دهد.

در نگاه دینی و به ویژه برداشت‌های سطحی که از دین وجود دارد، دین برای انسان است یا انسان برای دین هنوز مشخص نیست. به همین خاطر، غایت‌بودن انسانی در این رویکرد امر مجمل و مبهم است و طبعاً امنیت انسانی که یکی از مبانی آن هدف و غایت‌بودن انسانی است، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

۴-۴-۴. کرامت ذاتی و برابری در حقوق و امنیت انسانی

در غرب در حوزه عمل و تئوری در موضوع برابری و عدم تبعیض ظاهراً رویکردی مشترک در حال پدیدار شدن است. بر اساس کرامت انسانی، انسان‌ها از حقوق بنیادین به طور یکسان برخوردارند. اگر کرامت انسانی برای همه یکسان باشد و همه انسان‌ها موضوع حقوق بشر و امنیت انسانی‌اند، پس تمامی انسان‌ها از حقوق بنیادین باید برابر برخوردار باشند. همین امر دلیلی است برای این که چرا تبعیضی مانند امتیازهای ناعادلانه در برخورد با گروه‌های مختلف انسانی، مستقیماً در تضاد با کرامت انسانی است (Roberto Andorno, 5 October 2015: 6). این امر در حوزه دینی با چالش اساسی مواجه است. نابرابری حقوقی موجود در بسیاری از احکام اسلامی مانع از آن است که کرامت را مبنای حقوق بدانیم و انسان‌ها بر مبنای کرامت از حقوق و امنیت انسانی برابر برخوردار شوند.

از منظر بسیاری از اندیشمندان غربی، انسان‌ها در انسانیت و کرامت برابرند؛ زیرا اعطای حقوق بشر به انسان‌ها به خاطر انسان‌بودن، اعطای برابر کرامت را برای‌شان در پی دارد. بعضی تلاش‌ها برای تصحیح

مبانی فکری اسلامی در راستای برابری حقوقی صورت می‌گیرد؛ اما مبانی اندیشه اسلامی نمی‌تواند برابری در حقوق را برتابد. در میان اندیشمندان اسلامی که در این عرصه در حوزه تساوی حقوق زن و مرد گام‌های جدی برداشته، محمداسحاق فیاض است؛ اما تلاش‌های ایشان نیز مسئله را به صورت جدی حل نکرده است و راه‌کار نهایی ارائه نمی‌کند و موضوع را به صورت موردی حل می‌کند. به عنوان مثال: ایشان بسیاری از حقوق زنان را در حکومت غیر دینی و عرف هم‌پای مردان تلقی کرده است. در نتیجه، در حکومت دینی هم‌چنان در حوزه حقوق زنان، آنان را نمی‌توان هم‌پای مردان در نظر گرفت (فیاض، جایگاه زن در نظام سیاسی اسلام، ۱۱ و ۱۲). طبیعی است که نابرابری‌های حقوقی مانع از آن است که بتوان کرامت انسانی را مبنای حقوق، آزادی‌ها و امنیت انسانی تلقی کرد که در همه انسان‌ها به عنوان یک امر هست‌انگار وجود دارد و دارای پیامدهای بایدانگار است.

برخی با این نگاه که نابرابری‌های حقوقی جزو ذاتیات اسلام نیست و صرفاً دین اسلام عرف و رویه عقلای زمان صدر اسلام را امضا کرده و بیش‌تر احکام اسلام امضایی است، معتقدند نحوه معیشت، آداب، عرف اجتماعی و مقررات زمان پیامبر بهترین عرف و آداب ممکن نبوده و بسیاری از نابرابری‌های حقوقی ناشی از همین احکام امضایی، آداب و عرف زمان پیامبر اکرم (ص) بوده است (سروش، ۱۳۸۵: ۳۴۱ و ۳۴۲). این دیدگاه در میان سنت‌گرایان به شدت طرد شده است و طرفداری ندارد؛ یعنی آنچه را عقلای زمان پیامبر پذیرفته بودند و برخی از آن‌ها را دین اسلام امضا کرده بود، به عنوان احکام ابدی تلقی کرده‌اند که زمان و مکان نمی‌شناسد.

۴-۴-۵. کرامت ذاتی

از منظر مبانی فکری غرب مدرن، کرامت امری ذاتی است که قابل سلب نیست و در این تردیدی وجود ندارد. کرامت امری ذاتی است؛ به این معنا که دایمی و غیر قابل سلب است. کرامت برای انسان یک وضعیت تصادفی یا ارزشی نیست که از وضعیت خاص افراد یعنی پیری یا جوانی، مرد یا زن یا سالم یا مریض بودن ناشی شده باشد (Roberto Andorno, 5 October 2015: 6). در رویکرد دینی با برداشت سنتی، انسان کرامت و شرافت ذاتی ندارد و عقیده، ایمان، جنسیت و آزادی منشأ کرامت و حقوق است؛ نه انسانیت انسان. در این رویکرد، انسان واقعی بیش از انسان صرف است و معیار حقوق، امتیاز شهروندی و امنیت انسانی، ایمان و تقواست.^۱ در این دیدگاه، انسان‌های درجه‌یک که مسلمانان فرقه ناجیه‌اند، دارای احترام کامل‌اند و از تمامی حقوق و امتیازات برخوردارند. انسان‌های

۱. این رویکرد از دقت و تأمل در آرا و نظرات برخی از فقها و اندیشمندان مسلمان به خوبی قابل استنباط است. برای نمونه: در این مورد جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۴۱ و معرفت و تجدد و معنویت، بحران دنیای متجدد قابل توجه است.

درجه دو که مسلمانان دیگر مذاهب اسلامی هستند، از برخی حقوق شرعی برخوردارند و از بسیاری امتیازات دینی محرومند.^۱ انسان‌های درجه سه یعنی اهل کتاب ذمی و کفار معاهد از بیش تر حقوق و امنیت انسانی بی‌بهره‌اند.^۲ انسان‌های درجه چهار، کفار غیر ذمی و کفار غیر معاهد تقریباً از حق و امنیت برابر با مسلمانان برخوردار نیستند. گفته می‌شود که تهمت، غیبت و هجو نسبت به کفار و مشرکین مجاز است؛ یعنی کفار فاقد احترامند. این رویکردهای فاقد معیارهای عقلانی با دلایل نقلی مثبت کرامت ذاتی انسان ناسازگار است (رحیمی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۱۶۷). طبعاً این وضعیت نیازمند نگاه عمیق و همه جانبه است تا برخی از مشکلات فقهی مرتفع شود.

به هر حال، حقوق و امنیت انسانی مستقیماً از کرامت انسان ناشی می‌شود و امری نیست که از سوی مقام یا مرجعی اعطا شده باشد. اگر حقوق بنیادین ارزش پیشینی است که در هر انسانی ذاتی است، هیچ‌کسی نمی‌تواند آن را از خود سلب کند. (Roberto Andorno, op. cit, 6). طبعاً در این دیدگاه عطیه الهی نخواهد بود و مشروعیت آن مستقیماً ناشی از کرامت انسانی می‌شود. البته، چون خداوند انسان را انسان خلق کرده، این امر موجب شده است که انسان از حقوقی برخوردار شود.

رویکردی که کرامت بدان توجه نشود و انسان به چند طبقه دسته‌بندی شود و در یک قرائت افراطی کفار و اهل کتاب جان و مالشان حرمت نداشته باشد، حیات آدمی و انسانی به شدت در معرض خطر قرار گرفته و در نتیجه از امنیت انسانی که محور آن مردم است، خبری نخواهد بود.

در یک جامعه‌ای مثل افغانستان که امنیت انسانی بر محور معیارهای غیر انسانی قومی، مذهبی، نژادی، زبانی، منطقه‌ای و نیاکان تعریف می‌شود، حاکی از پذیرش معیارهای غیر انسانی و عدم باور به کرامت انسانی و امنیت انسان محور است و در این گونه جامعه هنگامی که حقوق و امنیت غیر انسانی باشد، همواره با تنش، تعارض و بحران روبه‌رو خواهد بود.

در پایان، برخی عوامل دیگر نیز هست که اثر منفی بر امنیت انسانی و در نهایت صلح پایدار دارد؛ همانند انواع فساد در بخش دولتی و خصوصی، عمکرد نادرست PIT و دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای. چون در آثار دیگر به آن‌ها اشاره شده و زیاد تکرار هم شده است، ما نیاز ندیدیم که در این جا مورد بحث قرار گیرد به اضافه آن‌که از ظرفیت این نوشتار هم خارج بود.

۱. به عنوان مثال: از دیدگاه عالمان شیعه، مسلمانان دیگر مذاهب اسلامی در مناصب دینی از قبیل ولایت امر، مرجعیت، قضاوت و شهادت فاقد شرایط لازمند.
 ۲. برای نمونه: شهادت و قضاوت آنان از منظر فقهای شیعه اعتبار ندارد. آنان حق درخواست قصاص یا اجرای حد قذف در مورد مسلمان را ندارند.

۵. نتیجه گیری

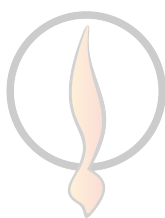
صلح پایدار با پالیسی‌ها و اقداماتی که با نیت دسترسی سریع به اهداف در افغانستان ۲۰ سال اخیر، طراحی و اجرایی شد، نتایج و پیامدهای مطلوب را در افغانستان در پی نداشت. در کنار این گونه پالیسی‌ها باید امنیت انسانی و حقوق بشر باید بیش‌ترین هزینه‌ها و فعالیت‌ها را به خود اختصاص می‌داد تا تغییر عمیق را در حوزه توسعه انسانی در افغانستان شاهد می‌بودیم. خط‌مشی نظامی‌سازی صلح و کمک‌های بشردوستانه در ۲۰ سال اخیر از سوی جامعه جهانی و حکومت افغانستان به دلیل رویکرد نادرست و نادیده گرفتن امنیت انسانی، نتوانست ضامن و حافظ صلح پایدار باشد. نگاه به پول و کمک‌های جامعه جهانی همانند ساختار سلاح غیر کشنده نه تنها صلح را محقق نساخت؛ بلکه آن را وخیم‌تر نمود. این نوع نگرش قسمت زیاد را مردم افغانستان به فراموشی سپرد و در نتیجه امنیت انسانی فراهم نشد و بدیهی است که پروژه‌ای با هدف دسترسی به نتایج سریع فروپاشی سریع همراه شد؛ چون توده‌ای از مردم در آن نادیده گرفته شد. این نوع نگرش موجب نشد که مردم افغانستان از ترس و ناداری رها شوند. به اضافه آن که امتیاز دادن به جنگ‌سالاران و در نمونه اخیر آن به طالبان در صلح قطر، میان ایالات متحده و طالب، وضعیت صلح پایدار را بسیار مبهم و آینده آن را تاریک نموده و چشم‌انداز آن خوب به نظر نمی‌رسد. از طرفی، تبعیض مداوم به عنوان یک پدیده ضد امنیت انسانی و حقوق بشری، نیز ناساگار با صلح پایدار است و هرگونه تبعیض گروه‌های به حاشیه‌رانده شده را دچار سرخوردگی نموده و زمینه تنش و تعارض دائمی را فراهم کرده و می‌کند، به اضافه آن که پشتوانه حکومت و نظام سیاسی را تضعیف نموده و امنیت ملی و سنتی را نیز خدشه‌دار کرده است. عدم باور به کرامت انسانی که مبنا و هدف امنیت انسانی است، نیز از عوامل اساسی عدم تأمین صلح پایدار است. کرامت انسانی برای انسان بدون وابستگی‌های قومی، مذهبی، نژادی، زبانی، نیاکان، باور سیاسی و منطقه، امنیت انسانی را امری ضروری و حتمی می‌داند و از این جهت میان کرامت انسانی و امنیت انسانی ارتباط تنگاتنگ وجود دارد که در جامعه‌ای که انواع تعصب قومی، مذهبی، نژادی، زبانی و غیره وجود دارد، بدیهی است که گروه‌ها اهمیت دارند و امنیت و حقوق نه بر مدار انسان که بر مدار تعلقات گروهی تعریف می‌شود. فقه سنتی با برداشت‌های خاص نیز زمینه را برای نقض کرامت انسانی و امنیت و حقوق مبتنی بر آن فراهم کرده است. فقه با قرائت نادرست و خشن از اسلام با نابرابرهای متنوع، مخالف کرامت انسانی، امنیت انسانی و دامن‌زننده به انواع خشونت‌های ساختاری و دائمی است که ما شاهد پیامدهای آن در افغانستان و دنیای اسلام هستیم. قسمت عمده‌ای از تعارض و تنش‌ها در افغانستان با برداشت‌های نادرست از دین اسلام مرتبط است که بر پایه آن جهاد و قتال درست فهمیده نشده و بر مبنای این کج‌فهمی، گروه‌های تکفیری و خشن هر روز به تعداد آن افزوده

شده و قسمت عمده‌ای از دنیای اسلام و به ویژه افغانستان، دائماً در حال جهاد و قتال هستند و با این نگرش امنیت انسانی فراهم نخواهد شد تا صلح پایدار محقق شود.

منابع

۱. جعفری، محمدتقی، (۱۳۷۰)، تحقیق در دو نظام حقوق بشر، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌الملل جمهوری اسلامی ایران.
 ۲. حقیقت، سید صادق و سید میرعلی موسوی (۱۳۸۱)، مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
 ۳. رحیمی‌نژاد، اسماعیل (۱۳۷۸)، «رویکردهای مختلف در مورد کرامت انسانی»، مجموعه مقالات کرامت انسان در ادیان و مکاتب، تهران، چاپ و نشر عروج، چاپ اول.
 ۴. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۵)، آیا نابرابری‌های حقوقی جزء ذاتیات اسلامند یا جزء عرضیات؟ (مجموعه مقالات حقوق بشر از منظر اندیشمندان)، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.
 ۵. صالح شبر و رافع خضر (۲۰۱۳)، انتهاک الدستور، بغداد، مکتبه السنهوری، الطبعة الاولى.
 ۶. طلعت، آرمین (۱۳۹۳)، «حقوق بین‌المللی و امنیت انسانی در هزاره سوم»، نشریه پژوهش‌های حقوقی، نیم‌سال دوم، شماره ۲.
 ۷. فیاض، محمداسحاق (بی‌تا)، جایگاه زن در نظام سیاسی اسلام، بی‌جا، بی‌نا.
 ۸. قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۴)، «امنیت انسانی؛ مبانی، مفهوم و الزامات راهبردی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هشتم، شماره ۴.
 ۹. کنوست، ماندانا و راسخ افشار (۱۳۸۸)، حقوق اساسی افغانستان، کابل، مؤسسه ماکس پلانک.
 ۱۰. کر، پائولین (۱۳۷۸)، «امنیت انسانی»، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره ۳، شماره مسلسل ۴.
 ۱۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۷) نظریه حقوقی اسلام، ج ۱، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
 ۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۸۸)، پیرامون جمهوری اسلامی ایران، قم، انتشارات صدرا، چاپ دوم.
 ۱۳. مک کرودن، کریستوفر (۱۳۸۸)، کرامت انسان در اندیشه غرب، ترجمه محبوبه مرشدیان، تهران، چاپ و نشر عروج، چاپ اول.
- بنیاد اندیشه**
14. Annika Frantzell, Human Security, Peace building, and the Hazara Minority of Afghanistan: A study of the importance of improving the community security of marginalized groups in peace building efforts in non-Western Societies, Supervisor: Ted Svensson, Department of Political Science Master's Thesis in Global Studies, SIMT 07, Fall Term 2011.
 15. Beyleveled, deryek & brownsword, r: human dignity in bioethics and biolaw, oxford university press, 2001.
 16. Christopher mccruden, Human dignity and the judicial interpretation of human rights, Oxford legal studies research, queen's university Belfast- school of law; university of Michigan law school, no24, 2008.
 17. Commission on Human Security, human security now, New York, 2003.
 18. Hanna-Mari Kivistö, The Concept of 'Human Dignity' in the Post-War Human Rights Debates, Res Publica: Revista de Filosofia Política, 27 (2012), 99108.

19. Human dignity and the judicial interpretation of human rights, Christopher McCrudden. Oxford legal studies research, queen's university Belfast- School of law; university of Michigan law school, no24. 2008.
20. Michèle Finck, The Role Of Human Dignity In Gay Rights Adjudication And Legislation A Comparative Perspective. University Of Oxford.
21. Oxfam International. "Quick Impact, Quick Collapse: The Dangers of Militarized Aid in Afghanistan." 26 January 2010.
22. Roberto Andorno Human Dignity And Human Rights As A Common Ground For A Global Bioethics Journal Of Medicine And Philosophy (2009) (Forthcoming), University Of Zurich, Switzerland, Volume 40, Issue 5 October 2015.
23. Rose Leda Ehler, Elizabeth Espinosa, Jane Farrington, Gabe Ledeen And Daniel Lewis, An Introduction To The Constitutional Law Of Afghanistan, Afghanistan Legal Education Project At Stanford Law School Rule Of Law Fellow, 2013.
24. UNDP, Human Development Report, 1994.
25. United Nations Trust Fund for Human Security, Human Security Hand Book, "Human Security in Theory and Practice", 2009.
26. Written by Mado ka Futamura. Towards a Human Security Approach to Peace building, United Nations University, number 2, 2010.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴